هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی خلق الاشیاء کلها فی عین واحدة ولو سمیتها الخلق
والدنیا فهی غیره وان تراها بنظر العین ظهوره ومنظوره ونوره فهو
عینه فی مذهب المحققین ثم مد الله ظلاله بصفة الجلال والجمال روحانیته
وحقیقته اولا ثم استوی علی العرش یمهد بصورة العالم جسمانیته
وملکیته ثانیا لقوله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل وصفته هو
الله احد وبهذا ان خلق خلق احد وان یری یراه احد بصفته و
کماله فهو عینه وخلیفة الله وانسان الکامل واسمه
محمد الرسول الله صلی الله علیه وبد من الربوبیة وجود الانبیاء والاولیاء
علیهم السلام وماد ونها عوالم الاجرام والاجسام غیبه ثم رد الله جمیعا

الی الاصل

الی اسفل السافلین الا الذین امنوا باللہ و رسولہ بالقلب من علم المشاہدۃ

والمعاینۃ او باللسان بذکر اللہ و یقولون لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ

خالصا و مخلصا و عملوا الصلحت بالصوم و الصلوۃ و الحج و الزکوۃ

فلہم اجر غیر ممنون و سلموا تسلیما کثیرا کثیرا و علی الہ و

اصحابہ اجمعین ۵

اما بعد اضعف العباد حلقہ بگوش درویشان بلکہ خاکپائی ایشان راجی برحمت

خدا درویش مسکین طالب مولی چشتی النظامی عفی اللہ عنہ الآثامی عرض میدارد اگرچہ چند

رسالہ ہندی و فارسی در علم سلوک و اشغال و افکار تالیف نمودہ ہدیہ طالبان و درویشان

پر صفا نمودہ ام اما بدلم القای نمودند کہ رسالہ مختصر در اذکار و افکار سلوک نظامیہ چشتیہ

محبوبیہ کہ سنفدہ آن از زبان فیض ترجمان حضرت مخدوم الملت والدین خواجہ نظام الحق و

المسلمین محبوب خدا رحمۃ اللہ علیہ الی یومنا کہ بتلقین پیران عظام سینہ بسینہ باین غلام

مستہام رسیدہ از دل بزبان آرد و بکاغذ و قلم سپارد در حالت پیری و نارسائی

و عدم بصارت و ناتوانائی ظہور این تمنا و منظور این التجا محال مینمود آخر الامر سعادت یار

ارادت آثار خلف الصدق والایقان طالب حقائق و العرفان فرزند دلبند کلان مولوی

محمد علی اللہم متع الطالبین بطول حیاتہ و حصل لہ درجات محبتہ و حسناتہ

که بحضور پیران عظام عقیدت تام دارد ملتجی آن شد بمضمون از الماموز معذور

التجائش قبول نموده سرتابی ز اذکار و اشغال و مراقبات طریقه چشتیه نظامیه به ترتیب از

ابتدا تا انتها که بجهت مبتدی در فیض و استفاده کنانند و منتهی از آن حصول قرب فوز عظیم

رسانند بعبارت سلیس قریب الفهم تالیف نموده ام به کاسهٔ گدا طالب بینوا موسوم نمودم و این

کاسهٔ گدا بدست کسی توان داد که فقیر خدا و تارک ماسوا و اجازت یافته از پیشوا دین و دنیا خود باشد

بدیگری نباید داد و امید از عارفان ذات کبریا و درویشان طالب خدا و عاملان اذکار و افکار

این کاسهٔ گدا اگر زللی و خللی در عبارت و معنی آن ملاحظه فرمایند معاف نموده باصلاح کوشند و

این درویش دلریش آواره بیگانه و خویش را بدعای خیر و فاتحه فاتحه یاد دارند الدین باقی هوس

وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید **ابیات**

یارب بدست کرده ام این کاسهٔ گدا ⁂ باگریه در حضور تو میسازم این دعا

بهر شفیع محشر و پیران چشتیا ⁂ کن خیر و فضل و رحمت در کام بینوا

چشمم سفید گشت خدایا در انتظار ⁂ دیدم نه تا هنوز رخ دلبر رجا

پیرم ضعیف و عاجز و ناچار و ناتوان ⁂ در دست نفس سرکش و ملعون مبتلا

شرمنده سرفگنده و دل مرده از هوا ⁂ رویم سیاه بحال تباه میکنم ندا

یارب بحق احمد مرسل شفیع خلق ⁂ با آل و با صحابه و خلفاء پر صفا

از بهر عشق و الفت پیران چشتیا — گهنم به بخش و عفو کنی جمله ماجرا

عهدم شکسته خسته بفضلت درست کن — رویم به آب رحمت و رسوای خدا

عمرم ز شصت و پنج گذشت است در فراق ۶۵ — یارم تو باش در لحد و حشر بر ملا

یارب ببخش و از عمل و فعل من مپرس — از لطف عام خویش بیا بگذر از خطا

طالب طلب کند کرم و رحم و عشق تو

ردش مکن به فضل و قبولش کنی دعا

صدای اول طالب بینوا بجهت لقمه بیعت بر در مرد خدا

آن کس را که درد طلب پیدا آید و ندائی یا عبدی دلش را بسوی حق رباید لازم است که نخست جستجوی مرد خدا نماید و بر در آن مرد خدا کاسه گدا گرفته صدای شیئاً لله نماید و بر ذره عقیدت او سر خود بساید ه در بدر میگردی رو سو لبو ⁂ جستجو کن جستجو کن جستجو ⁂ رو بجنب اندر پناهی مقبلی ⁂ بو که آزادت کند صاحب دلی ⁂ و بحکم آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة بقاعده معروف بیعت کند و منخرط بصحبت او باشد و هر چه مرشد فرماید بدآن عمل کند و روی دل از خلق و دنیا بگرداند و از هوا و حظ نفسانی و وساوس شیطانی بجبر و قهر خود را پاک کند و کمر سعی بسته در جهاد اکبر غازی حقیقی باشد انشاء الله بحکم ان الله لا یضیع اجر المحسنین

ضائع نگذارند و مهمل ندارد ؎ گر کمر بندی بخدمت همچو مور ؛ ملکها ختم سلیمانت کنم ؛ خطوط نفسانی و لذات جسمانی را جواب دهد و از سر ثواب عذاب این و آن برخیزد و از دنیا و اہل دنیا بگریزد و بفراغت شروع ازذکر کند و شب روز خود را غافل و عاطل نگذارد شعر بر در پیر برو گدیہ باز سر بنہ بر در وہ صدق و نیاز

شیئاً للہ گو گدائی مفلسم

کے روی خالی ز لقمہ عزو ناز

صدائی دوئم کاسہ گدا در اعتقاد پیشوا

بمریدیکہ بیعت آرد اعتقاد و اثق دارد و خود را عاشق صورت و معنی او شمارد و کسی بپایہ او نسنجد و دیگری را در مقابلہ او وزنی ننہد نائب رسول اللہ و خلیفہ اللہ داند و از اقوال الاصفیا خواند الرب واحد والرسول واحد وقبلۃ اللہ واحد والاب واحد والشیخ واحد یکدر بگیر محکم بگیر الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ اگر دیگری را دانی از فیض محمدی علیہ الصلوۃ والانوار سرمدی محروم مانی و از جمعیت خاطر و یکتائی نصیبی نتوانی تذبذب نگذار و یقین کامل آر انشاء اللہ محروم نخواہی ماند فمن دق باب الکریم انفتح مؤلف گوئد

ابیات

ہمہ پیر یکی است حضرت منان خلق آدم بصورت حق دان

حسن رانی

من زانی فقد رء الحق ‌ ‌ ‌ شرک خفی است احولی ای جان

فانی از خود بحق شده باقی ‌ ‌ ‌ گفت او گفتهٔ خدا میدان

گفت حق ست بر لسان عمرؓ ‌ ‌ ‌ همچنین در حدیث شد فرمان

طالب پیر طالب حق است

کن یقین دور شو ز وهم و گمان

صدائی سوئم طالب بینوا در شروط پیر رضا

مرد یکه ظاهر بلباس شریعت آراسته و در باطن همیشه طریقت پیراسته باشد و بصوم و صلوٰة راغب و مائل و بذکر و فکر قائل و شاغل و باعتقاد درست و کامل و تسلیم شامل باشد و از پیر خود تا جناب رسالتمآب سلسلهٔ اجازت او منقطوع و شکسته نباشد و از علوم ظاهر کتاب و سنت چندان خوانده باشد که مسئلهٔ ضروری بمطالعهٔ خود حل تواند ساخت با او دست بیعت باید داد و سر بر قدم او باید نهاد و کاسهٔ گدائی گرفته طالب بینوا شده شیئاً لله گویان شده صدای انا عبدك وانا تراب قدميك باید کشاد

نظم

از چنین ابلیس بسیرت کس در لباس آدمی ‌ ‌ ‌ تو مده زر دست نشان دستی برای خادمی

کافر و ملحد بباطن لیک در ظاهر فقیر

طالب ایشان مشو ورنه بری نو نادمی

نظم

طالبم کاسهٔ گدا دارم — بر در چشتیان صدا آرم
سائلم خواجهٔ نظام الدین — لقمهٔ فیض ده ز در بارم

درین زمانه بعضی بلباس فقر اکثر و غیب توحید منیر نند من خدا و واصل باللہ گویانند هوس باز و مولع حرص و آز تارک صوم و نماز غافل ذکر و نیاز موحد بمغز و ملحد نغز اند و اظهار کرامت کرده مردمان را در ورطهٔ ملامت و ندامت انداختند و بر عاشقان ذات و معتقدان حضرات و شاغلان اسم و صفات طعنه و مغایرت زنند غول راه اند و دیو گمراه از صحبت چنین کسان و از محبت چنین بهائم سیرتان اجتناب باید ورزید و حساب خود از ایشان باید چید خود مضل و کافران اذل نمایند نعوذ بالله من شرور انفسهم

نظم

از چنین ابلیس سیرت در لباس آدمی ❦ تو مده در دست شان دستی برای خادمی
کافر و ملحد بباطن لیک در ظاهر فقیر ❦ طالب ایشان مشو ورنه بری تو نادمی

صدای چهارم طالب بینوا کاسهٔ گدا قبل از ذکر و ترک خلق خدا

ذاکر را باید قبل از ذکر ترک و قباحت نماید تا در ذکرش حلاوت افزاید بخبر صحیح

ما و امیله

مادامیکه رفع شرارت نشود از عبادت ثوابی نبرد قبل از کاشت
موش زراعت باید گشت والا مشقت ضایع و محنت رایگان است
ترک جسمانی و ترک قلبی و ترک قیاسی و ترک قلبی و جسمانیست بسان
طالب بینوا کاسه گدا است که بظاهر دستش خالی و دلش لاابالی
است ترک قلبی اگرچه همه چیز دارد اما سر بمحبت کسی فرود آرد ه

هیچ بملک خویش درویش ❁ بیگانه بود فقیر از خویش ❁

ترک قلبی و جسمانی بظاهر تجرد از خلق و در باطن تفرد از خود الفقیر
من لا شیء له مراد از همین است اما ترک قیاسی آنست که ذکر
قبل از ذکر ملاحظه کند که خلق و دنیا هنوز پیدا نشده و آثارش هویدا نه

رباعی ترک قلبی و ترک جسمانی ❁ از کرم ده تو ذات رحمانی ❁
اولا ترک ذکرش بخش ❁ در انا انت ذوق سبحانی ❁

اکثر حضرات ما اولا ملاحظه نفی موجودیت غیر حق ملحوظ خاطر نموده اطمینان خاطر کرده
باز ذکر او تعالی سبحانه مشغولی فرموده اند بانیوجه که خلق و دنیا را نفی نموده اثبات
ظهور و نور حق کرده اند که هر چیز را که خلق و دنیا گویند حضرات این را ظهور و حضور
حق فهمیده اند ه خلق و دنیا در ظهور حق چسان گنجد بگو ❁ در قیاس من نیاید

درگمان افتاده ام ❊ بنابران اکثر حضرات ما مریدان خود را ذکر بنیست و هست
تلقین فرموده اند بعد از آن ذکر و شغل و مکر و غیره تعلیم نموده اند بهر کیف ذکر
بدون ترک هیچ نیست و ترک که مابعدش ذکر نباشد خانه ویران است **رباعی**
یارب تو مرا از دل پریشان برهان ❊ از خلق و جهان و نفس و شیطان برهان ❊
تو باشی و با ظهور اسم و صفتت ❊ از خطرهٔ غیر و خویش و خویشان برهان ❊
صدای پنجم طالب بینوا بعد ترک محو بودن در ذکر و مکر الٰہی
بعد ترک در ذکر حق از سر تا پا غرق باش طالب بینوا کاسه گدا در دست گرفته بگوی
سائلان حق صدای العبد فانیاً والحق باقیاً از خود تبرا باش در ذکر حق غایب
شو و از وجود تائب اگر ذکر جهر است یا جلی یا خفی بوقت مشغولی ذکر چنان
ملاحظه زد که بیرون و درون و از طرف و بلکه همه سو ذکرم در گرفت و من
در ذکرش بسان ماهی در سیلاب یا مثل نمک در آب مستهلکم ان شاء الله تعالی
بمدتی قلیل در رحمت بهر تو کشاید و ترا از همه سو بخود رباید **رباعی** بیا طالب
بذکرش باش غایب ❊ ز ذکر این و آن می باش تائب ❊ یسبح لله ما
فی السموات ❊ بخوان از خویشتن با ذوق صائب ❊ اکثر بار تجربه کرده ام
بالفاظ ذکر مثل آب و در معنی پر انوار مثل سایه در تاریکی شهاب یا مثل سراب

درنالی اصابر

در تابش آفتاب منهمک باش محویت بر تو روی نماید و هویت از پرده
غیب چهره کشاید و از ذکر مذکور شوی سراپا نور گردی بدون انمحلال خطه ذکر جهر
لقلقه و ذکر جلی وسوسه است **رباعی** بیاد ذکر حق مستور می باش ؛ ز ذکر در گذر
مذکور می باش ؛ بماند ذکر تو آنگاه نمانی ؛ سراپای تجلی طور می باش ؛

صدای ششم طالب بشنو در باب تمهید اذکار و افکار ضروریه

ای طالب مولی اذکار و افکار بیشمار اند مراقبات و مشاهدات از حد بسیار اگر لقمه‌ها
آنها در کاسه گدا آورده شود گنجایش آن محال و هم طالب مبتدی تذبذب افزار و هم
اضمحلال است مبتدی در خیال و مقال خود پریشان و حیران بوده کرا گذارد و کدام را
در استعمال آرد بنا بر آن اشغال و اذکار و مراقبات ضروریه که خصوصیت طریق
نظامیه محبوبیه دارند در کاسه گدا افگنده میشود چنانچه این درویش از مرشدان
طریقه علیه خود بطور معلومات تلقین شده اند اول اذکار جهر و جلی و نفی و اثبات پنجاه
وسه اند و باقی اشغال اند یک ضربی تا هزار ضربی وغیره اوراد و مراقبات را حسابی
نیست لهذا میخواهم که شروع تا انتها علی الترتیب معالجه امراض هر یک برموقعه خود
مطابق فهمید و مقام هر یک سالک بیان سازم و ماسوای آن جمله اشغال
بطور معلومات اند آنچه رسالهای هندی و فارسی پیش ازین ثبت نموده جمله را گذاردم

جز اکہ آن تلقین وقاعدہ تعلیم برائے مریدان متوسطین التفامیکند حالا ط
مراقبات وافکار انتہائیہ کہ بجہت مریدان ذکی الطبع وموحدان وطالبان مستغرق
مظاہر شیخ بکار آید درین رسالہ درج نماید رباعی طالب بینوا اُو کاسہ گدا
میرسد بر در تو بار خدا از در خود مران بفضل عمیم لقمہ اش دہ بفضل یا مولا

صدای ہفتم طالب بینوا در معنی ذکر و فکر و مراقبہ و مشاہدہ و معائنہ انوار ذات کبریا

قبل از تعلیم اذکار و اشغال تعریف ہر یک لابد است کہ بر زبان آید و عرفان ضرور است
کہ بیان را شاید او لہم الذکر وہی منقسم علی ثلاثۃ اقسام ومنہ الذکر الجہر وہو یتعلق
باللسان ویشتمل حرف وصوت ولفظ ومنہا الذکر الجلی ویندرج لہ
حروف ولفظ بدون الصوت وتعلقلہ بالقلب وتعریفہ ان یفنی القلب و
تزکیہ من الخواطر المذمومۃ ومنہا الذکر الخفی لا فیہ صوت ولفظ ولا حرف
ومن وصفہ اختفاء الذاکر وغاب فیہ حتی اذا جاء احدکم علیہ لم یعرفہ وتعلقہ
بالروح وثانیہا الافکار ما یخیل السالک فی المتخیلۃ صفت من صفات
اللہ ولیستغرق فیہ بالمعنی وثالثہا المراقبۃ ان یترقب السالک فی القلب انوار
من صفات اللہ او آثار من جمالہ حتی یحو ما فیہ شخص الموہومۃ الامکانیۃ

درابعہا

ورالبعہا المشاہدۃ وہی تجلیؔ علی السالک آثار المسمیؔ الذی یمحو السالک

فی صفۃ المسمیؔ وجمالہ وینظر السالک بنظر الفکر مشہوداً والشاہد مغائرت

عن حقیقۃ وان علم لیفوز بفوز عظیم او افناء بمرتبۃ الاتقین لا یصل بمرتبۃ

حضرت الوجود جداً وخامسہا المعائنۃ وھو ان القلب وجود القدیم علی

السالک ویذوب رسومہ ویذہب شخصیۃ الموہومیّۃ بہ تجلیۃ التی لا

کیف والکم ولا مثل لہ وینظر السالک بنظر العین حقیقۃ الذاتیۃ عین

حقیقۃ وصفۃ ولعلم انا ھو او ہو انا حتی یصل الی مرتبۃ الحضرت الوجود

فیثبت علیہ ہو الشاہد وہو المشہود وہو الناظر والمنظور ویتادی بحالت

المحو والصحو ولعلم ہو الاول وہو الاخر وہو الظاہر وہو الباطن فمعناہ اذا اتم الفقر

فہو اللہ ملخصاً

واضح تر آنکہ ذاکر محو اسم بودہ بتوحید اسمائی میرود اہل فکر مستغرق صفات

الٰہی بودہ بتوحید مثالی خود را میزند واہل مراقبہ مستغرق انوار و آثار صفاتی بودہ

ہر در توحید شیونی رخت افگندہ واہل مشاہدہ در انوار و آثار وجمال مسمیؔ

غرق بودہ طرف توحید افعالی وصفاتی میدود وصاحب معائنہ عین

مسمیؔ شدہ وحقیقت خود فانی در حقیقت مسمیؔ نمودہ در توحید الٰہی کہ کیفی و

ومثلی ندارد میرسد **ابیات** چه بینی سوی طالب بینوا ✤ انا انت فی

العشق انت انا ✤ به بین من رائی خدارا بدید ✤ نیم من خدای خدایم خدا ✤ انا

فیه فانی لقاهو فیه ✤ لقا فی الفنا ام فنا فی البقا ✤ —

صدای ششم طالب بینوا در ذکر و اشغال پر صفا

ای طالب بعد نماز تهجد که نیم شب تا طلوع صبح صادق از چهار رکعت تا دوازده

رکعتست در ابتدای چندی تبرکاً در تنهائی بدوازده تسبیح جهر که معروف و معهود

هر طریق است مشغول باید بود در طریقه نظامیه محبوبیه مشغولی بذکر کم آمده اکثر

مبتدیرا در ابتدای مشغولی بذکر جهر تبرکاً میفرمائیند و بعد از آن باشغال و اذکار جلی

وخفی مشغول مینمائیند بعد نماز از مسبعات عشره و تلاوت قرآن و شجره پیران عظام

فراغت نموده در عزلت رضیه لشغل چهار ضربی مشغول باید بود اولاً چهار ضربی نفی

اثبات ست سندش آنکه مربعه نشسته لا اله از زانوی چپ کشیده و الله را بر زانوی راست

وضرب ها بر کتف راست آورده الا الله بشد تمام بر قلب ضرب باید کرد و بعد

هفت و نه بار محمد الرسول الله بزبان خیال در سر باید گفت یعنی ضرب اول بر

زانوی چپ نفی خطرات شیطانی وضرب دوئم بر زانوی راست نفی خطرات

نفسانی وضرب سوئم بر کتف راست نفی خطرات ملکی وضرب چهارم

۲۰ قلبر اثبات

بر قلب اثبات ذات حق تعالی می نماید نخست بر چهار ضرب بجهر نرم و بعد از آن
بحبس نفس و باز بدون جهر باشاره بی جنبش لب و زبان بر چهار مقام کوفی باید زد
و لحاظ معنی نفی و اثبات بهفت رکن با سبع صفات سلبی و ایجابی ملحوظ باید
داشت بعد یک چله یا دو چله چون جمعیتی بهم رسد بعد نماز تهجد یا نماز صبح یا بعد
نماز مغرب و نوافل اوابین بچهار ضربی اثباتی مشغول باید شد نشستن آنکه دو زانو
نشسته بلا حرکت لب و زبان باشاره سر و یا بجهر نرم ضرب اول بلفظ لامعبود
الا الله بر لطیفه اخفی و ضرب دوم لا مطلوب الا الله بر لطیفه نفس زیر ناف و ضرب
سوم بر لطیفه لا مقصود الا الله بر لطیفه روح و ضرب چهارم لا موجود الا الله بر
لطیفه قلب زند و معنی و انوار از ین الفاظ را مد نظر خود دارد و آنچه نسبت
و تاثیری حاصل آید از دل خود فرو نگذارد و همیشه در یاد کردن آن مصروف
باید شد بعد دو چله چون انواری و تاثیری بهم رسد در چهار ضربی ذاتی مشغول
شود نشستن آنکه دو زانو مستقبل قبله نشیند بزبان خیال الله حاضری
به پهلوی راست و الله ناظری به پهلوی چپ و الله شاهدی بالای سر
و الله معی در دل خود ضرب کند و در معنی و انوار و اسرار آن چنان مستغرق
شود که خود نماند و درین اذکارها تصور صورت مرشد خود معاون و مددگار

خود داند بدون احضار صورت مرشد قطع این منازل محالست رباعی

در زیر قدوم پیر می باش * در راه سلوک میر می باش * یا دی الطلب
پس انگهی راه * می رو برهنه پا سفیر می باش * وهم بجهت لذت و سرور
گاهی گاهی پنجضربی نیز میکرده باشد باین الفاظ حسبی ربی جل الله
ما فی قلبی غیر الله نور محمد صلی الله الا الله الا الله سندش آنکه دو زانو
بنشیند مستقبل قبله و حسبی ربی جل الله گفته ضرب بر لطیفه روح زند
ما فی قلبی غیر الله بر قلب ضرب کند نور محمد صلی الله در سر اول بار الا الله
گفته در میان هر دو زانو و بار دوم الا الله ضرب در جمله وجود خود دهد آنچه لذت
و سرور از این شغل رو دهد بگفتن نیاید اما معنی الفاظ را در خیال خود دارد و
در آن فانی شود برائی مبتدی بمواظبت این اشغال ضرورت دوازده
تسبیح جهر نماند چرا که حروف و صوت و معنی و الفاظ دوازده تسبیح
درین اشغالها موجود اند در کسب و ضربها این اشغال نسبت دوازده
تسبیح جهر سروری دیگر و حلاوتی دیگر و نوری دیگر است رباعی

الهی بنامت جهان پر ز نور است * محمد ظهور است و نامت سرور است *
بهر لفظ معنی که یادت نمائیم * ظهور است نور و سرور و حضور است *

صدای لهم

صدای نهم در طریقه ذکر حدّادی و ذکر جاروب و اشغال جلالی و جمالی و ذکر مقدّس

بعد اشغال مذکوره بالا بجهت دفع وسواس شیطانی و هواجس نفسانی و
قطع قوای شهوانی و رفع شرارت و کدورت جسمانی و حصول محبّت
سبحانی ذکر حدّادی و ذکر جاروب اختیار پیران ما است اول ذکر حدّادی
که واضع این شغل حضرت ابوالحفص حدّاد است بنابرآن بنام حدّاد
موسوم شد سندش آنکه دو زانو مستقبل قبله بنشیند بحبس نفس لا را
از تحت ناف تا کتف راست کشیده همراهش برزانو ایستاده شود و
الله را از کتف راست کشیده بام الدماغ رسانیده الا الله را بشدّة تمام بر
قلب ضرب کند و همراهش وجود خود نرم کرده بر ضرب مدّ داده باز بر قلب
خود افتاده برزانو بنشیند و چنان بر دل ضرب کند که آهنگر بتک بر آهن بزند
و قدری قرار گرفته باز از سر نو شروع کند تا لذّتی و ذوقی در دل خود دریابد

حدّادی سند دیگر ... آنکه جلسه مذکور نگاهدارد و لا اله از زیر ناف
کشیده بام الدّماغ رساند و همراهش برزانو ایستاده و انگشت دستها را
بند ساخته بوقت ایستادن برزانو دستها هم همراه او بسمت آسمان

بالا کند و چون کشش لا الٰہ تمام کند انگشتها دستان بکشاید و
خیال کند که ما سوای اللہ و غیر خدا نفی کردم و ترک دادم و بشدت تمام الا اللہ را بر قلب
ضرب کند و نیز همراهش هر دو دست کشاده بر هر دو سرین خود بزند و بدل
ملاحظه کند که و محبت و شوق او تعالی سبحانه را در قلب خود می آرم و اثبات
ذات حق میکنم و رینطریقه لذت و سرور بسیار حاصل آید۔
ذکر جاروب برای شرارت نفسانی و رفتن خس و خاشاک جسمانی
که کدورت جسمانی مثل جاروب بست طریقش آنکه جلسه مذکور نگاهدارد و بی
حرکت لب و زبان لا را از زیر ناف بآواز دم سرد تا کتف راست رسانیده
و الٰہ از آنجا بام الدماغ رسانیده همراهش بر زانو بالیند و لفظ الا اللہ را
بآواز دم گرم بشدت تمام بر قلب ضرب کند و قدری قرار گرفته باز از سر
نو شروع کند و معنی و انوارش ملحوظ خود دارد از هر دو ذکر که مذکور کردم آنرا
که خواهد بطالب تلقین کند و گاهی گاهی طالب مولیٰ بوقت مقرره برین
مواظبت نماید که فوائد بسیار است رباعی با ضرب حداد جاروب لا
رهی خود ز خاشاک و خس کن صفا ۞ ز وسواس اماره گردی خلاص ۞
بدل مطمئنه ببر در خدا ۞ و اگر او نحیف البدن و کم طاقت و قوای

بدنیه او ضعیف باشند این هر دو اشغالها را که ذکر کرده ام باو تلقین نکند
که در دماغ و قلب او حرارتی پیدا شده ضعف افزاید و یبوستی در بدن پیدا آید
و مریض گردد لهذا بجهت او برای پایمال کردن نفس و دفع شرارت اعداء و معاندان
ذکر جلالی تلقین کند طریقش اینکه مربع یا دو زانو بهر طور که خواهند مستقبل قبله نشینند
و لب بلب چسپانیده بحرکت زبان باشاره سر بلسان خیال اول الله اکبر بطرف
راست ضرب کند دویم بار الله اکبر بجیب ضرب کند و لا اله از قلب کشیده بالای
سر بطرف آسمان بردارد از انجا الا الله گویان بر خود ضرب دهد و الله اکبر را بر دل ضرب
کند و انوار و معنیش بخاطر ملحوظ دارد —

شغل جلالی بطریق دیگر سندش آنکه یا جبار بطریق مذکور بطرف راست
یا قهار بطرف چپ یا متکبر بالای سر بطرف آسمان یا عزیز بر قلب ضرب
کند برای پایمال کردن و دفع شرارت اعدا را کفایت میکند —

دیگر بجهت حصول محبت و تسخیر دلها ذکر جمالی کرده باشد طریقش اینکه جلسه
مذکور نگهدارد یا الله بطرف راست یا رحمان بطرف چپ یا رحیم بالای سر
بطرف یا ودود بر قلب ضرب کند فوائد او بعمل آن معلوم خواهد شد —

دیگر بجهت شستن خبث نفس و حصول انوار ملائکه و وصول ثواب عقبی

گاهی گاهی ذکر مقدّس کرده باشند طریقش اینکه جلسه قاعده تذکور بنهد ارد-

سبحان الله بطرف راست والحمد للّٰه بطرف ولااله از قلب کشیده بالای سر بطرف

آسمان و الّا الله در خود ضرب کند والله اکبر بر قلب ضرب نماید حصول ثواب

عقبیٰ و نزول انوار ملکوتیه خواهد شد **رباعی** این جمال و جلال تا سر فرق ❊

هست اندر کمال الله غرق ❊ لیک در هر یکی فوائدها است ❊ لاجرم ذکر شان

بود برحق ❊

صدای دهم سند پاس انفاس وشغلهای چهار ضربی وحدادی وجاروب

یعنی وقتی اند و برای اینها عزلت وتنهائی و وضو وطهارت واستقبال قبله

ضرورست اما پاس انفاس که برای او تعیین وقت وتنهائی و وضو وطهارة

واستقبال شرط نیست الّا در بیت الخلا و وقت جماع ترک آن لازمست

واکثر حضرات ما پاس انفاس کلمه طیّبه را بحکم خبر صحیح که من قال لااله الّا الله و

مات علی ذالک لا یدخل النّار الی آخره اختیار نموده اند سند شن آنکه لااله

باواز دم سرد از سینه یا از قلب بطرف ام الدّماغ رسانند و کلمه اثبات

الّا الله را باواز دم گرم بر قلب زنند که لب و زبان را حرکت آن آگاهی نباشد و معنی

والنوار

والوارش ملحوظ خاطر دارد وبهمه وقت در حضر وسفر وغیره مشغول باین ذکر
جلی باید بود پاس انفاس جمالی بجهت تسخیر قلوب باسمای الله رحمان الله
رحیم بقاعده مذکوره میکرده باشند پاس انفاس جلالی برای پامال کردن نفس
ومقهوری اعداء الله جبار الله قهار کنند مذکور و پاس انفاس ذاتی هو الله
و پاس انفاس ذاتی دیگر الله به اشباع هاى اخیر الله بصوت طولکه واو
در صوت بیرون آید بعکس پاس انفاس دیگر اما بدم گرم الله از طرف سر بسوی
سینه و بدم سرد از سینه بطرف سر هو گوید و نتیجه و فوائد آن بردن و بعمل آن معلوم
خواهد شد **رباعی** پاس انفاس کن که پیر شوی ❁ در ره قرب حق فقیر شوی ❁
غیر حق دم مزن که کفر نهانست ❁ در همه حال دستگیر شوی ❁

صدائی یازدهم طالب بینوا کاسه گدا در ذکر ملکوتی و شغل محو الجهات بدل پر صفا

هرگاه در چهار و پنج چله از شغلیات مذکوره بالا اطمینان و انوار حاصل گشته
و کدورت و تذبذب زایل گشت بعد از آن در یک و چله ذکر ملکوتی و کلمه اثبات
را که عالم علوی و سفلی و جمادات و حیوانات و نباتات و غیره را الجکم یسبح لله ما
فی السموات از آن گزیری نیست و بی اختیار هر کس و ناکس بآن شاغل و مایل

آن سه لفظ است هَه بالفتح و هو بیری فهم که واو معلوم میشود و هِه بالکسره بیری
کشیده که یای مجهول معلوم شود طریقه گردش اینکه مستقبل قبله زانو بلند کرده برپای
خود بنشیند و ها بصورت آفتاب از تحت کشیده همراهش برخیزد و بالای سر
بطرف آسمان رساند و هو بهمان صورت و نور با آواز درونی گفته دست بر زانو
نهاده راکع شود و هی گفته بهمان طور برپای بنشیند بحرکت لب و زبان بلسان
خیال کرده باشد و در هر ضرب صورت و انوار شمس ملحوظ خیال خود دارد —

طریق دویم لفظ ها گفته بزبان خیال بصورت و نور شمس بر همه لطائف گردانیده
برپای برخیزد و لفظ هو بطور مذکور گفته برپای خود بنشیند و لفظ هی گفته پا و
و دست دراز کرده بر پشت خود بغلطد و اگر نشسته باین هر سه ضرب بکند انهم خالی
از فائده نخواهد بود ان شاء الله تعالی و هر آن و مکان انوار هو بر سالک غالب آید و
بیرون و درون را این انوار محیط شده بچشم خیال ملاحظه خواهد کرد که الله نور السموات
والارض الی آخره ثابت و متحقق است و دیگر هیچ نیست و توئی و ذات
برو غالب آید و ما من را فراموش کند ما شاء الله —

شغل دیگر محو الجهات که از حضرت گنج شکر پاک چشتی رضی الله عنه منقول است
که برای قطع وهم هر شش جهات امکانی و بجهت دفع تغائر و تباین نفسانی و جسمانی

بغایت مجرب

بعنایت مجرب سعندش اینکه با وضو و جلسه لله مستقبل قبله نشسته بلسان خیال
باشاره سر بطرف آسمان انت فوق و بسمت زمین انت تحتی و بسمت راست
انت یمینی و بطرف چپ انت یساری و بسمت پشت انت خلفی و بپیش
روی خود انت امامی را در جمله وجود خود گوید و محکمات بجمعیت و اطمینان
تمام و تبرک ما سوی الله معنی و مطلب این کلمات را ملحوظ خاطر دارد و فائده از شغل و
عمل او روشن خواهد شد طریقه و ترکیب محو الجهات که بالا تحریر کرده است بطور مراقبه بتیوان
فهمید و معنی این لفظها ملحوظ خاطر خود باید داشت اما بطور شغل آنکه بتلقین رفته
ترکیب آن چنین است انت فوق گفته برخیزد و انت تحتی گفته برپای خود بنشیند
و انت خلفی خوانده سر را بسمت پشت گردانیده ضرب دهد و انت امامی پیش روی و سینه
ضرب کند و انت یمینی بطرف راست و انت شمالی بطرف چپ و انت فیّ
در باطن خود ضرب کند و انا مع الجهات فیک گفته برخیزد اینما تولوا گفته بهر جا و سمت بگردد
فثم وجه الله بر قلب خود ضرب کند و بوقت ضرب باز برپای خود بنشیند و معنی هر یک
لفظ ملحوظ خاطر خود دارد و باز همان ترکیب تکرار کرده شد از سر نو کند نظم
کیست گوید که من توئی و توئی ❁ این همه جان و تن توئے و توئے ❁
گل و ریحان و لاله و شمشاد ❁ عندلیب و چمن توئی و توئی ❁

کوه و صحرا و دشت و عمرانات | شام و روم و ختن توئی و توئی
این وجود و شهود جمله ظهور | چیست سرّ و علن توئی و توئی
شرع فقه و اصول و علم و کتاب | عالم اندر زمن توئی و توئی
مسجد و دیر و تسبیح و زنار | شیخ و برهمن توئی و توئی
نیست طالب که گوید این توحید | والله اندر سخن توئی و توئی

صدای دوازدهم طالب بینوا در مراقبات سیر فی الله

رباعی در دست خود گرفته ام این کاسه گدای گدا ✤ با ساکنان کوی تو باز کنم صدا ✤ از خوان عشق خویش بده لقمهای چند ✤ تا طی کنم سلوک لطائفی چشتیا ✤ چون بر توانائی او از کار و رسائی اشتغال در سیر اسم الظاهر طی منزل من الله و قطع مراحل الی الله شد حالا سفر اسم الباطن و منزل سیر فی الله در پیش آمد و ببال رجا لصد آرزو و تمنا باید برید و با آشیانه بقا بالله باید رسید در مقامات الٰهی سالک بپای ذکر میرود و لطائف ششگانه بر اینهمه میدود و ببال مراقبه و فکر شب و روزی بمنزل می برد و بر درگاه کاشانه حضرت وجود میرسد رباعی خیز طالب بر و دو دیر ✤ تا بدرگاه الله اکبر ✤ خواب بهر شما فرست حرام ✤ از فقر و الی الله گیر خبر ✤ درینمقام رسیده سالک دو شنوا رعه تبدای وصول حضرت وجود پیش آید نام یکی مقامات الٰهیه و نام دیگر مقامات نبوت است

ابوال طریق

رهبران طریق و رهنمایان سبیل جمع و تفریق مختار اند بر آنکه موافق استعداد سالک
مبتدی که بر طریقه خواهد همون شده بملک حضرت وجود رسانند فقط الخیال
میرسد که اول سلوک مقامات الهیه بیان کنم بعد از آن مراقبات کمالات نبویه ظاهر کنم
بعد اذکار و اشغال و حصول انوار آن اول طالب مولی را مراقبات سیر فی الله تلقین باید
نمود از همه اول مراقبات مبدا و معاد است که درین سیر سالک را فنا و بقا حاصل
آید بنا بر آن نفی اثبات کل الکل میتوان گفت در نیم مراقبه مبدا و معاد بمعنی الفاظ
انا فیه هو فیه تلقین میکنند و در سیر فی الله مقام اول شهود ظهور است و منزل
دویم تصور منظور است و مرحله سوم نور علم حضور و چهارم مقام حضرت وجود مراقبه
مبدا و معاد بترک و غرق بجمعیت تمام ملاحظه کند در معنی الفاظ انا فیه هو فیه
یعنی منم درینمقام او ست درینمقام او لا خیال کند که در عالم شهود و ظهور که از فرش تا عرش
است و سریان و طیران من که درینعالم است سیران و طیران ذات است اینعالم شهود عین او
و من او ستم چون درینمقام جمعیتی بهم رسد و فنای غیریت گردد بالا رود و بگوید انا فیه هو فیه
که منم درین منظور است او ست درین منظور است و این منظور است عین من است و من او یم
بر رنگ نور سپید مثل ماهتاب درینمقام سریان خود ملاحظه نماید و هرگاه فنای غیریت
اینمقام گردد بالا رود و بعالم حضور که عالم علم و انوار صفات او ست طیران کند

وبگوید انا فیہ ہو فیہ منم درین علم حضور و عالم صفات در وست و من عین ذات

اویم و تجلی انوار شمسی درین عالم طیران نماید چون فناء غیریت این عالم گردد بمنزل

حضرت وجود و عالم ذات بخیال بے کیفی و بیچونی طیران نماید و بگوید انا فیہ ہو فیہ یعنی من

عین ذات اویم و چون جمعیتی گیرد و فناء غیریت انعدام شود باز ہمین طریق و منازل کہ بالا

رفتہ بہمان منازل و مقام باز گردد و اثبات نماید و چنین گوید ہو فیہ انا فیہ او ست درینعالم

ذات و طنم و منم درینعالم ذات یعنی من ذات اویم و لقائی من با وست و باز فروتر آید بعالم

حضور و صفات و بگوید ہو فیہ انا فیہ ذات اونم درینمقام و عین اویم باز ازینمقام فروتر آید

بعالم منظورات و بگوید کہ اونم و ہمچنین فروتر آید بعالم حضور و مشہود کہ از فرش تا عرش رست

و بگوید ہو فیہ انا فیہ یعنی اونم درین عالم غیر من نیست بوقت عروج این مقامات فنائے

غیریت کند و بوقت نزول و فرود آمدن درین مقامات اثبات و بقائی و عینیت

سازد غیریت و تبائن بالتفصیل از چشم خیال مرتفع گردد و عینیت و یکتائے

حاصل آید —

دیگر مراقبہ مبداء و معاد بطور عروج و نزول میکنند در عروج نفی اکوان و عوالم است

و در نزول اثبات آنہا طریق گردش اینکہ اول در عالم عینیت کہ عرش است بزبان فکر

خیال کند و معنی لفظ انا ہو یعنی من اویم ای من عالم شہادتم باز بعالم مثال گوید انا ہو من

اویم

اوئیم ای عالم مثال چون غیریت این عالم نشود باز بعالم ارواح گوید اناهو من اوئیم
لبعد نفی این عالم با عیان بگوید اناهو همچنین بعالم اسماء و صفات و باز بعالم صفات
رفته گوید اناهو من اوئیم باز بعالم ذات گوید اناهو من اوئیم لبعد نفی غیریت جمله عالم همچنان
باز پس گردد و اثبات عینیت جمله عوالم سازد اناهو را معکوس نماید یعنی هو انا گوید یعنی
او منم در عالم ذات و همچنین در عالم صفات و غیره تا عالم شهادت گوید هو انا
او منم و اثبات عینیت هر یک عالم نماید تا بمرتبه سیر فی الله و سیر فی الحق فائز گردد و مراقبه
نفی اثبات موجودیت بطریق مذکوره بالا بکلمه انا انت یعنی تو می نموده باشند اولاً در
اعیان خارجه از تحت الثری تا روح اعظم وجود خود خیال کند و گوید انا انت ای من تو
شدم بطور مذکور باز پس گردد و اثبات عینیت مراتبها مذکوره بالا به تبدیل کلمه انت انا
نماید یعنی تو منی تا نفی موجودیت عوالم و اثبات موجودیت حق و عینیت و اثبات
موجودیت حق و عینیت او بر سالک غلبه کند و بمقام محویت و هویت
فائز گردد الا ما شاء الله کار بر سالک و فضل او تعالی جل سلطانه و امداد حضرات
طریقت است

غزل

بملک و جهان یا منم یا تو ئی — عیان و نهان یا منم یا تو ئی

چو شهود و شاهد توئی من کیم ❖ نه این ام نه آن یا منم یا توئی

حضورم کجا و ظهورم کجا ❖ چه سازم بیان یا منم یا توئی

منم هم توئی و توئی هم توئی ❖ چگویم چنان یا منم یا توئی

انا انت انا گوید م ❖ که برگو عیان یا منم یا توئی

انا فانیم انت باقی توئی ❖ شوم محو جان یا منم یا توئی

نه انت انا گر تو باقی کنی ❖ شوم در گمان یا منم یا توئی

چو طالب بمطلوب در حیر ماند ❖ تو در مکان یا منم یا توئی

اگر منکری بر طالب بشنوی نوا اندازند که انمر اقبات از کجا گوئی و ثبوت از کتاب الله صه

چه جوئی بجو الشنس گویم مخروش خاموش که در قیل و قال نهانی و در بحث مناظرات

غلطانی معنی و مطلب آیات کتاب الله چه دانی بیائید و بخوانید قول الحق الذی ان

انتم لا تعلمون کما قال الله تعالی الحق نبینا و شفیعنا شفیعنا و مولانا محمد

الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

الحاصل ترجمه که تو تیر انداختی نسبت کفار آن من بودم که تیر انداختم و مدهوش و نابینا کردم

ایشان را چنانکه مرا نه بینند همچنین تیر اندید ند یعنی تو نبودی من بودم و نه ا ثبوتنا الکلام ذالک

المراقبه ای ذات پاک تو حق میگوئی مراکه تو نبودی من بودم بنابران من گویم انا انت

یعنی تو ام

یعنی من توام و آنا ھو یعنی من اویم و انا فیہ ھو فیہ یعنی منم در نیمقام بلکہ او ست در نیمقام
و ہذ تبو تنا دیگر بجہت نبوت مراقبہ فی الصفات ذات احبا الحالک ذات صحیحہ و
قول ثقات بسیار و بیشمار است اما بنظر اختصار ہر یک آیت کتاب اللہ الغفار اقرار
اکتفا میکند قولہ تعالیٰ فرتقب انہم مرتقبون ای مراقبہ کن تو بدرستی کہ ایشان ہم میکرو ند

نظم در ہر کس خیال دیگر است ٭ در تمنائی وصل دیگر است ٭ اہل دنیا در
ہوائی سیم و زر ٭ روز شب اندر وبال دیگر است ٭ عالم اندر قیل و قال نحو و صرف ٭
ہمچو طوطی در مقال دیگر است ٭ توجہ دائی سر طالب انت ھو ٭ ہر نفس مست
جمال دیگر است ٭

صدای سیزدھم طالب بینوا در انجام مراقبات محویت و فنا

الطالب خدا است مراقبہ کہ در منزل سیر فی اللہ بالا تسوید نمودہ مرشد مختار است
کہ یکی از آنہا را بفہمید طالب آئیے و ذوق محبتی فزاید تلقین نماید انہمہ مراقبات کہ بیان
رفت نسبت بقرب نوافل دارند و الحال کہ چند مراقبات بیان نمودہ میشوند بمقام
قرب فرائض میروند اول مراقبہ محویت بحکم آئیہ شریفہ اللہ نور السموات والارض
کنایہ است باسماء واجبہ و ممکنہ و رسم ذاتی اللہ کہ جامع جمیع اسماء کونیہ و الہیہ است
الوارش بہر یک اسم طالعہ و لامعہ است بنا بر آن فرمودہ اللہ نور السموات والارض

طالب را باید که اولاً بجمعیت و ترک تمام خیال نماید که دریای انوار وحدة آلهی موجها
میزند و من درین دریا انوار آلهی مثل ماهی در جمیع مظاهر سیر و شناوری میکنم و ته و بالا
آن میروم و سراپا درین مستغرق هستم و حیات من همین آب انوار است و من خود آب
هستم که بآن ماهی شناوری میکنم غیر آن نیستم چنانکه مفهوم بمعلوم گراید و محویت
و فنا حاصل آید دیگر آنکه خیال کند که من مثل قطرهٔ آب درین دریا افتاده خود بیکنار
شده ام و یا آنکه ملاحظه نماید که مثل نمک درین آب گداخته آب شدم و ازین بالاتر باید
رفت و عینیت خود بآن دریا انوار چنان پیدا نماید که نسبت برف با بست چراکه
آب منجمد شده برف گردد و برف گداخته آب شود فی الحقیقت باهم عینیت و یکتائی
بالخصوصیت دارند و این جمیع مظاهر و عوارضات که ظهور و منظورات است مثل برف
منجمد در آب بیکنار هستند چون اجب آفتاب محبت و عشق آلهی درو تابد آن برف
گداخته جمله آب گردد ما بعد فنا و محویت بقا حاصل آید و وصول بدرجه حضرت وجود بیابد
و هستی موهومی از سالک کناره نماید و قابل مرحله سیر فی الله بالله و منزل سفر فی الحق
بالحق گردد و معنی و درجه انا انا انا بمقام انت انت انت و یا هو هو هو گردد —

نظم
باز دل در کوئی جانان میرود   لعبتِ چوبین بناری می رود
یا برای سیر تجارِ نمک   ٭ نز د قلزم بیکنار سے می رود

حاصل دایم

خالِ دل در سینهٔ لطفش رفت رفت   حوت سان در جویباری می رود
دیدمش در دیدِ جانان گشت گم   قطره ام در آبشاری می رود
نسبتِ مولا جانان بمن چون آب برف   حکم من اهوائی لکاری می رود
اندرین راه من منم یا اوست اوست   مثل نائی از شعاری می رود
گفتنِ طالب انا الحق با حق است   از چه منصوم بداری می رود

صدائی چهاردهم طالب بینوا در مراقبهٔ کل الکل و حضرت وجود از ابتدا تا انتها

ای طالب مولی بعد مراقبات فنا فکر و مراقبهائی بقا و کل الکل از ابتدا تا انتها ثبت می تایم بعد محو و فنا سالک بمنزل صحو و بقا باید رفت قبل ازین مراقبات که بیان خواهد رفت جهت جمعیت و اطمینان و حصول بکیفی و نفی جهتی ذات حضرت سبحان شغل مقدس بکیفی باید نمود که مشغولی آن از حضرت خواجه گنج شکر مسعود رضا اجودهنی چشتی رحمة الله علیه چنین منقول است و مشغول شود با نیطور رجل دوزانو باوضو مستقبل قبله نشیند شغل اینست بیچون بطرف راست و بیچگون بطرف چپ و بی شبه بالائی سر بطرف آسمان و بی نمون در خود و در قلب خود ضرب کند و گاهی بحبس حصر نفس و گاهی بلا قید دم چنان مشغول شود که خود را مدهوش و فراموش سازد و بکیفی ذات او سبحانه حاصل آید بعد از آن مراقبهٔ مقدس انا جلیس بین یدی الله

نماید انیمراقبه حضرت مخدوم سلطان المشائخ نظام الملة والدین محبوب
الهی چشتی رض بخلیفه اعظم خود حضرت مخدوم نصیر الحق والدین روشن چراغ چشتی آموختند
وتلقین فرمودند و از آنحضرت لب بلب سینه بسینه بتوجه حضرات مرشدان طریقه
خود باین طالب بینوا ارشاد شده بنابر آن درکاسه گدامی اگلنم هر کس را قابلیت و
قدرت تلقین این چنین مراقبات نیست جز طالب مولی و معتقد و خلیفه پیران
عظام دیگر برا نباید آموخت لهذا اسند و قاعده انیمراقبه بطور اختصار ملخصا
بیان میکنم ترکیب انیمراقبه این است که بجلب دو زانو یا مربع بطهارت تمام مستقبل
قبله نشسته اولا بحکم انه هو السمیع العلیم البصیر ۳ وانه هو العلیم الخبیر سمیع و بصیر
وعلیم خود را بمعنی الله سمیع الله بصیر الله علیم غرق نماید و خود را عین آن داند هرگاه حجبهای
بهم رسد و پرده غیریت از میان برخیزد بالا رود بمضمون خبر صحیح ان تعبد الله کانک تراه
بچشم قلب در مشاهده جمال او سبحانه تعالی محو شود و انجا ضرورت رابطه نیست بالا رود
چشم بکشاید و روی بسمت آسمان کند و ملاحظه نماید که روح من قفس را شگافته بعالم
لامکان پرواز کرده و در معائنه جمال الهی و حضور حق مشغول گشت بعد ازین رشته سر
نورانی که یک سر آن رشته بعالم بالا و لامکان و دیگر سر آن رشته نورانی در قلب او باشد
وانوار و اسرار از عالم بالا بر قلب او ریزد و ازین کشف کونی و الهی حاصل آید و فرد
وقت خود را

و در وقت خود گردد و حجاب از میان بر دارند و بیند آنچه ندیده و بشنود آنچه
نشنیده الا ما شاء الله در اول این فکر مراقبه و در وسط این مشاهده و در آخر
این معاینه است با وصف این ضرورت شغل و مراقبه دیگر نخواهد ماند **مثنوی**

دلبرا دیدهٔ دل مست جمالت دارم * سینه و روح پر از نور وصالت دارم * هر کجا در نگرم
روی تو نماید روی * شغل این فکر سلامتش ز کمالت دارم * ـ

مراقبهٔ دوم هویت است که از جناب حضرت سلطان المشائخ رحمة الله علیه تلقین
خلفای عظام و درویشان کرام ارشاد شده است سندش آنکه مجلسه مذکوره نشیند
و نقطه مدور هو به رنگ نور سپید درخشان در خیال خود پیدا نماید و این نقطه محل وحدت
و باعث ایجاد عوالم داند و خط شعاعی از تحت بالا و جوانب او از ابتدا تا انتها از
تحت تا فوق بکشد و علم و دانست خود را در علم مجرد گم کند چنانکه سایه وجود در تاریکی گم شود
و یا مثل سراب که در تابش آفتاب محو و فانی گردد و بزرگی گفته **شعر** خیالات دو عالم را
ز لوح دل چنان شستم * که شد بر تختهٔ هستی ز یک نقطه دو خط پیدا * و بداند که خود
ناظر است و خود منظور و خود شاهد است و خود مشهود که بعلم ذاتی خود خود را می شناسد
بصر قدرت خود جمال خود را می بیند دیگری نیست ـ

طریق دیگر مراقبه هویت که وجود خود را مختصر نموده در نقطه هو گم کند و وجود هو نگاشته

خود را بیرون آرد و تا بالائی عرش پرواز دهد و مشغول بمعائنه حق تعالی گردد **رباعی** در مکان و

لامکان هم اوست اوست ❁ این جهان و آنجهان هم اوست اوست ❁ در همه عالم بجز

شکل و شان او ❁ اوست پیدا بیگمان هم اوست اوست ❁ در نیم مراقبه قطب

وقت و غوث زمان گردد بفضله تعالی —

مراقبه سوئم از خواجه بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه منقولست که آنحضرت

از مهد تا لحد همه عمر درین مراقبه همه اوست مشغول ماندند مراقبه همه اوست این است

من نیم اوست من نیم اوست **رباعی** من نیم یاران عزیزان من نیم ❁ سر سرم جان جانم

تن نیم ❁ گر بگویم من منم من کافرم ❁ انت انت ها و هوام من نیم ❁ بفکر این مراقبه کل الکل است

بنفی ظهورات و منظورات در هر جا و در هر مکان و آوان خود را بیند و هر جا باسم و صفت

ذاتی متجلی شود و مرتبه همه اوست هر دو عالب آید و با نزید و فرید وقت خود گردد ان الله

ولیفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید —

مراقبه چهارم انا جلیس من ذکرنی معه این مراقبه اسم ذات است اغلب اوقات هر حال و مقام

حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی چشتی دهلوی رحمة الله علیه باین مراقبه مواظبت

نموده اند سندش آنکه بطهارة تمام مستقبل قبله نشسته اولاً اسم ذات بزبان قلب

بلا حرکت شروع کند و بیرون و درون انوار اسم ذات که بشکل طلائیست بر خود محیط

ساز د و چنان

سازد و خیال کند که در انوارش از سر تا پا غرق شده ام و انجمله ظهورات و منظورات را
عین اسم ذات دانسته جمله عوالم شهادت را از تحت الثری تا بالای عرش در نورش
غرق سازد و خیال کند که همه عوالم و اکوان از اسم ذاتی پیدا شده در و مستغرق هستیم
چون جمعیتی بهم رسد بالاتر رود و خیال کند که من اسم ذات و عین او هستم و این جمله عوالم اضافات
و ظهورات مثل ذره در شعاع آفتاب صفات وجود من است چون جمعیتی بهم رسد
علم خود را در علم مجرد الهی محو سازد و بداند که ذات او بصیر و علیم است و مشاهده اسماء
و صفات خود است ازین بالا رود و اسما و صفات را در ذات او تعالی محو سازد
و بداند که بعلم مجرد خود خود را میداند و بخود جمال خود می بیند هو الشاهد و المشهود لاسیما
فی حقیقته الذاتیه انا انت انت انا فهو هو هو هو **رباعی** الله الله گو که الله شوی
همچو ظاهر در مظاهر خود روی ؛ ما و تو اینجا نگنجد در میان ؛ هو هو الهو هو و هو هو هو گوی
حضرات علیهم الرحمة و الغفران این مراقبه را از همه مراقبات و تذکرات افضلتر دانسته
اند از مهد تا لحد همه عمر درین مستغرق بوده اند این مراقبه از حضرت سلطان المشائخ
رحمة الله علیه بحضرت مخدوم روشن چراغ دهلی رحمة الله علیه رسید و از خدمت
ایشان بحضرت مخدوم بدر الدین صاحب ولایت برناوی رحمة الله علیه ارشاد
شده و از آنحضرت مخدوم سینه بسینه از پیران عظام تا این طالب بینوا رسید

و شب و روز این غلام پیران عظام درین مستغرق است

مراقبهٔ پنجم معراج العرفان و مراقبه مرآة الروح نیز نامند سنتش آنکه بجلسهٔ دو زانو با
طهارهٔ تمام مستقبل قبله بنشیند و هر یک اشیا را آئینه تصور نموده صور ظهور و صفات
او تعالی جلّ علی سلطانه را درو ملاحظه نماید بلکه عوالم را مثل یک آئینه تصور نموده نگران
انوار و صفات او تعالی باشد ازین بالاتر باید رفت و بداند که این وجود من محیط عوالم
است و این آئینه عوالم و صور صفاتی الٰهی جمله در وجود من موجود است قبل ازین در غیر وجود
خود ملاحظه صفات و انوار الٰهی بود حالا در خود باید دید و جمله اکوان را در وجود خود تصور
باید کرد ازین بالاتر باید رفت این آئینه عوالم را که وجود اعتباریست از دیده علم خود
بر انداخت و در اسما و صفات الٰهی محو باید ساخت و ملاحظه نماید که جمله ظهورات
و منظورات و اسما و صفات و اضافات در وجود من مثل تمثال موجود است
و وجود من مثل آئینه است که این صورها در آئینه وجود من موجود است باز ازین بالاتر بود
باید رفت و وجود خود را در اسما و صفات الٰهی محو و فانی سازد و در اسما و صفات
در ذات او تعالی جلّ علی سلطانه محو کند و بداند که خود ذات او تعالی سبحانه بعلم و بصر خود
ملاحظه جمال و کمال خود می نماید دیگر درمیان هیچ نیست هو الشاهد و المشهود هو الناظر و
المنظور اوست اوست مراقبات و مقامات الٰهیه و بنجا ختم شد بگفته بزرگی
تو او شی زبان

شعر او خود عیان رفت خدا ما نه خدا؛ الفقر اذا تم هو الله این است

سالک درین مقام رسیده هر چه خواهد همان بظهور رسد و هر چه بیند حضور او باشد

آنچه داند و نور و علم او باشد و انسان و فرد وقت و غوث زمانه خود گردد و باد و شجر تلو بها گردد

و جنیان و وحوش و طیور بخدمت او حاضر شوند و بمطلب خود وارسند نظم

آئینه صد هزار مثالی یکی یکی؛ صد نقش و صد نگار جمالی یکی یکی؛ این نقش و

این نگار توئی نقش عکس صد هزار؛ صد برگ و شاخ و بار نهالی یکی یکی؛ فقه و اصول و

جفر و ریاضی و نحو و صرف؛ صد علم و صد بیان و مقالی یکی یکی؛ این علم و این بیان بیکی

نقطهٔ شهود؛ کن محو خوش نشین بوصالی یکی یکی؛ این نقطهٔ شهود بر حضرت

وجود؛ برسان و مست شو تجلیالی یکی یکی؛ خود ناظر است و شاهد و مشهود در وجود؛

ما و تو از داد مجالی یکی یکی؛ طالب نفس مزن قدمی در رهش بنه؛ معراج عارفان

است وصالی یکی یکی؛

صدای چهاردهم طالب بینوا در اذکار و مراقبات کمالات نبویه صلی الله علیه وآله وسلم

رباعی طالب رسیده بر در تو میکند صدا؛ در دست خود گرفته این کاسهٔ گدا؛

چیزی بده ز فیض نوالی محمدی؛ پس تمندم عاجز و مسکین و بینوا؛ بعد اشتغال

جبه رضری و نیجضر بی و شغل جاروب و حدادی بپای محبت و اطاعت در سیر سلوک
کمالات باید شناخت و قدم از سر باید ساخت بحکم فرمان قل ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی و خود را در محبت عشق شفیع المذنبین رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله و
سلم باید در باخت اولاً درود شریف را وظیفه جان خود باید ساخت و غنچه قلب
عنصری را به نسیم درود شریف باید کشود تا برکاتی اندک الم نشرح لک صدرک
رو نماید و رفعنا لک ذکرک در دو جهان چهره کشاید خواندن درود شریف بطور شغل
و مراقبه بسه وجه بیان میکنم اولاً آنکه بمکانی پاک بطهارت تام بجلسه دو زانو مستقبل
قبله نشیند و تصور کند که با دب و محبت تمام بر روضه مطهره حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و سلم نشسته درود شریف میخوانم بر فرار رفائض الانوار خود مثل انوار
آفتاب و یا مهتاب بحیات ابدی نشسته و خواندن درود شریف من می شنوند
و فیض و انوارے بر قلب من می رسانند و من مست و محو آن فیض شده خود را
فراموش کرده ام۔

طریق دویم آنکه وجود خود را در وجود شیخ خود محو ساز د و ملاحظه کند که این وجود
مسعود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که بنیابت انوار و اسرار نشسته
بحکم یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما مکلف شد امر و نهی از زبان فیض ترجمان
خود قبول

خود تلقین درود شریف میفرمایند و جمله آدمیان و جنیان و ملائکه حسب الامر عالی در خواندن
درود شریف مشغول اند طریق **سوئم آنکه** ذات او سبحانه تعالی حاضر و موجود لیصه بامر عالی تو
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی از زبان قدرت ترجمان خود درود میفرستند دیگری در میان
نیست **رباعی** یا خدا یا رسول خدا ؛ اندرین دیگری ندارد جا ؛ ظاهر ان باطن آمده حق ؛
نیست کس را مجال چون و چرا ؛ و ثمره این وظیفه ذکر تمندرید هم باید کرد و سند نشین آنکه بجهت مذکوره
مستقبل قبله بنشیند یا محمد بطرف راست یا علی بطرف چپ یا فاطمه بالای سر بطرف آسمان
یا حسن در جمله وجه یا حسین بر قلب ضرب کند فیض و فوائد آن کردن این عمل معلوم خواهد شد
و بعد از ین ذکر کشف روح پاک رسول صلی الله علیه و آله و سلم باید ساخت که بسرعت تمام فیض
و انواری از روح طیبه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انواری رباید و شرح صدر حاصل
آید سند نشین آنکه بجهت مذکوره مستقبل قبله نشسته یا الله بطرف راست یا محمد بطرف چپ
یا رسول الله بقلب خود ضرب کند و بزبان خیال صلی الله علیه و آله و سلم در سر گوید یا الله و دیگر
یا احمد بطرف راست یا محمد بطرف چپ یا مصطفی در قلب خود ضرب کند ان شاء الله تعالی
بعمل این اذکار متبرکه سبب از دیدار فیض باد حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم فیض و انوار
رباید و کشف روح محمدی صلی الله علیه و سلم حاصل آید بعد از آن **مراقبه میم** میم من و مرشد
و محمد و مولا می باید کرد که میم من را فراموش کند و در تصور مرشد غرق شود او لا در پیشانی خود

کشف نور محمدی علیه السلام نماید و بعد از آن تصور انوار ذات پاک او سبحانه و تعالی نماید تا بیک

بوصل نوری رسیده کشف روح بروح حاصل آید —

مراقبهٔ دویم قلب احمر است یعنی در ام الدماغ خود که محل قلب مدوّر است نور پاک آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مثل چراغ تصور کند و انوار و تجلی آن در جمیع بدن خود بلکه از تحت تا فوق عرش

رساند و در آن انوار محو گردد تا بمقام الله نور السموات والارض برسد —

مراقبهٔ سویم نوری انا من نور الله والخلق من نوری جلسه مذکور بطهارت تمام مستقبل

قبله نشسته ملاحظه نماید که وجود من جمله مظاهرات بلکه جمله مظاهرهای الهی در وجود من موجود گشت

و من هر جمله ظهور محیط گشته ام وجود پاک آن مظهر اتم خلیفة الله مثل دریای نور است و آن دریای

انوار قلزم وحدت الهی روان و درخشان در جمله مظاهرات است که وجود من است آن

آب انوار در جمله جسم و جان جاری و ساری گشته بلکه این همه یک نور است که بحقیقت واحد تابان

و درخشان است الله بس باقی هوس —

مراقبهٔ چهارم الف لام میم الم یعنی الف و لام رسول الله و میم مظاهر است یعنی خدا

و رسول علیه السلام و مظاهر را یک وجود و نور تصور دیده خود را در آن فانی سازد

آنچه ندیده است بنماید و آنچه نکشوده است بگشاید رباعی یا رسول الله انظر حالنا ؛

یا شفیقی ارحم استغبالنا ؛ بر در رحمت افتاده ام دستم بگیر ؛ خذ یدی باللطف وارفع بالنا ؛

[illegible]

مراقبهٔ پنجم برزخ جامع است که برای مبتدی دستگیری کند و بانتها معاینهٔ جمال

حق تمام رباید و عین در عین گرداند و پردهٔ غیریت و جلباب تباین بردارد و جمعیت

و طهارت تمام بجلسه مربّعه یا دو زانو مستقبل قبله نشیند و ملاحظه کند که ذات پاک آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلّم بصورت شیخ من نشسته بحضور ذات سبحانه تعالی اسم اعظم الله

بزبان خیال میکند و او تعالی جلّ علی میشنود چون درین جمعیت حاصل آید بالا رود و

وجود خود را فانی کند و صورت برسیرت شیخ خود را در انوار وجود پاک محمدی صلی الله علیه

و آله و سلّم محو کند و بعلوم و دانست خود ملاحظه کند که وجود مسعود آنحضرت صلی الله علیه و سلّم

مشاهده جمال حق میکند و در انوار جمال الٰهی محو در محو شده اند چون جمعیت کلّی حاصل

آید بالا رود و انوار وجود پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلّم را در حقیقت واحد الٰهی جلّ علی

سلطانه محو سازد و بجز سو بعلم مجرّد و ببصر قدرت ذات او تعالی بینا و شناسای خود گشته

دیگری نیست خود شاهد است و خود مشهود خود ناظر و خود منظور **مصرعه** در دیده اگر نیم است

موست بسیار ؛ ما و تو امجال تماند در ینجا کلام و مقال این و آن سه اسرو بال است سلوک

کمالات نبوّیه تا انتها رسید قلم اینجا رسید و سر بشکست **رباعی** باول محمدؐ باخر محمدؐ ؛

بباطن محمدؐ باخر محمدؐ ؛ بجز ذات احمدؐ چه جوئی چه بینی ؛ بهر شان منظور ناظر محمدؐ ؛ —

صدای شانزدهم از طالب بشنو در باب تفکّرات بآیات کلام خدا

ای طالب مولا جمله آیات کلام الله و لبعضی مقصود آیة الله مراقبه و تفکرات باید شمرد و در معنی
آیات محو شدن و غرق گشتن و تفکر بآن نمودن جمله از مراقبات و تفکرات است مختصر چند
تفکرات بیان میکنم که از آن طالب مولا را صفای و ضیای قلب و فنای ذاتی حاصل آید و
از آن ربائید و استعداد و قبول اقربیت را شاید —

تفکر اوّل الٓمٓ است که سند آن در صدای پانزدهم گذشت نزد بعضی حضرت الف
مراد از احدیّت است و لام جلال و میم جمال است یعنی در صفات جلال و جمال احدیّت را
بخیال قلب ملاحظه باید نمود —

تفکر دویم فاینما تولّوا فثمّ وجه الله مطابق معنی آیت مذکور بهر طرف ذات خدا را ملاحظه
باید نمود باین نهج که در اکوان مهیّا است و در عوالم بهیئت عوالم هویدا است تو که عوالم و
اکوان بنا بران در غیریّت میمانی اگر ظهورات و منظورات صفات او نخوانی بعینیت و حضور او
توانی که فانی شوی شعر هرچه آید در جهان غیری تو نیست :: یا تویی یا خوی تو یا بوی تو ::

تفکر سویم یذکرون الله قیاماً و قعوداً و یتفکرون فی خلق السموٰت والارض ربنا ما
خلقت هذا باطلاً ط بعد ذکر فکر است یعنی فکر کند در پیدائش زمین و آسمان و بگوید که ای خدای
من آنچه تو پیدا کردی باطل و اعتبار نیست اگر خلق و دنیا خیال کنی اعتبار و باطل است اگر
ظهورات و منظورات الٰهی دانسته در آن مستغرق شوی باطل و اعتبار نخواهد بود بلکه ثابت
و محقق است

و متحقق است این جمله عوالم امکان و شهود را عین دانسته در تفکر آن مستغرق باید بود

تا اثبات عینیت و نفی غیریت او گردد —

تفکر چهارم انا لله وانا الیه راجعون بدانکه آمدن ما از دوست و رفتن و پیوستن هم با دوست

جامه عالمین پاره کرده و براهی سر از وجود خود بیرون آمده بمعاینه جمال حق مستغرق گردد —

تفکر پنجم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمت الی النور خدا و پاک دوست آنکسان است

که ایشانرا از ظلمات بشریه بیرون کرده بطرف انوار اسماء و صفات خود برده است بیندیشی

آنکه در حجره تنگ و تاریک چشم کشاده نشسته و ملاحظه کند که ازین حجاب ظلمانی نوری مثل شعاع

آفتاب لمعان و درخشان شعلها میزند و در اندرون و بیرون و حوالی من آن نور محیط

گشته و من در آن نور گم گشته و فانی گشته ام و بعضی حضرات درین تفکر نشسته بزبان خیال یا

نور النور انت النور هم میگویند این مراقبه ضیاء باطن است چون درین نور گم شود و فانی

گردد مراقبه فنا گویند —

تفکر ششم الله نور السموات والارض الی آخره درینجا مراد از سماوات وجوبی و آلهی اند

و ارض کنایه است از مظاهر ممکنه و اسم الله نور اسما اسماء و مظاهر خود است که جمله اسماء

و مظاهر خود است که جمله اسماء و مظاهر ایشان در اسم اعظم الله پیدا شده اند درین تفکر در نور

اسم ذاتی غرق بجهه معاینه جمال الٰهی کند بلکه جمله اسماء و مظاهر مثل یک آئینه تصور کنند و اسم الله را

صورت وجمله اسماء وصفات ومظاهر را آئینه تصور کرده در هر آن و شان و مکان بینای

جمال الهی بوجه خود را وجمله عوارضات را درین جمال محو سازد و بداند هیچ که دیگر هیچ نیست

المؤمن اقربه مرآة الرحمن گویند جبروت الٰهی غالب آید سالک فنا نموده بقا بالله نماید نیز

تفکر هفتم وهو معکم اینما کنتم در معیت الٰهی بمعنی این آیت مستغرق گردد و در هر ذره عالم ممکنه

و ملکیه معیت ذاتی خیال کند

تفکر هشتم کل شیء هالک الا وجهه بمعنی این آیت شریف هر شی را فانی و مستهلک

در ذات حق ببیند حتی که فنا کلی آید ــه من گم شده ام مرا مجوئید ؛ با گم شدگان سخن

مگوئید ؛

تفکر نهم وفی انفسکم افلا تبصرون بمعنی این آیت مستغرق بوده بداند که باطنم واجب

و ظاهر وجودم امکانست و من جائز الوجود و انسان کاملم تا از جزو کل گردد ــه

تو جزوی و کل حق کل است گر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

تفکر دهم نحن اقرب الیه من حبل الورید بمعنی این آیت فانی بوده مقرب او تعالی جل سلطانه

گردد تصور کند که ذات او تعالی از من بوجود من قریب تر است و من هیچ و فانی ام دیگری

نیست اوست اوست المؤمن اقربه اقربیت است ــه یا خدا چون تو ئی غم و شادی

همت ما و من چه نهادی ؛

تفکر یازدهم

تفکر یازدهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی من نیم که این فعل کنم
بلکه فاعل حقیقی اوست که این فعل میکنند در معنی این آیت چنان مستغرق شود
که فنا افعالی حاصل آید الغرض اکثر آیات فرقان حمید ان الله علی کل شیء محیط
ان الله علی کل شیء قدیر وغیره داخل تفکر است که برای سالک نماید تمام و فیض
لاکلام حاصل گردد برای فهمید طالب همین اکتفا است

صدای هفتدهم از کاسه گدا در شغلیات متفرقه

مراتب سلوک و مقامات الهیه و منزل سیر کمالات نبویه از طالب بینوا تمام شد آنچه سالک طریق را در سفر
فی الحق بالحق از زاد لابدیه می بایست در کاسه گدا افگنده شده الحال چند شغل و ذکر ضرور
که برای طالب بینوا از زاد راه مولا میشوند اندراج می نمایم که بوقت ضرورت بکار آید

شغل اجابت دعا اگر این شغل هزار بار بعد نماز عشا بگوید و حاجتی بطلبد ان شاء الله بفضل
او تعالی جل سلطانه قبول گردد سندش اینکه با وضو مستقبل قبله بجانب دو زانو یا مربع نشسته یا رب الله
بطرف راست یارب بطرف چپ سوم یارب در دل بگوید و هفت یاربی بیای متکلم بطرف
آسمان گفته هر شش دست بردارد و حاجتی بطلبد همچنین هزار بگوید

شغل اجابت استغفار برای قبول توبه و رفع سیاهی گناه و حصول ثواب عقبی هر روز
یکصد بار بگوید سندش اینکه رب اغفرلی بطرف راست و تب علی بطرف چپ

اینکه بالائی سر بطرف آسمان اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ در دل بگوید

شغل برای دفع شرارت اعدا بوقت ضرورت بتصور اعدا این شغل یکهزار بار بگوید
برای دفع شرارت اعدا از جناب او تعالی جل سلطانه استدعا نماید دشمنان خوار شوند ان شاء الله تعالی
شوند شکلش اینکه یا سُبُّوْحُ بطرف راست یا قُدُّوْسُ بطرف چپ یا غفور بالای سر بطرف آسمان
یا وَدُوْدُ در دل بگوید وضو و استقبال قبله و سر برهنه نشستن درین شغل ضرورست

شغل سه ضربی هو برای حصول نفس الرحمان و وصول فیضان از جناب ایزد منان شود شکلش اینکه
باد از زور اندرونی هو گویان بالائی سر بطرف آسمان و باز هو گویان در میان بر دو زانو بطرف
زمین ضرب دهد و باشاره سر هی هیای مجهول در دل ضرب کند

شغل کشف قبور سالک باید که هرگاه بطهارت تمام بر قبر صاحب بنسبت بجهت
حصول کشف برود اولا بمحبت و ادب تمام از طرف پائین اهل قبر رو بسمت قبر و پشت
بقبله مقابل سینه صاحب قبر دست بسته ایستاده سوره فاتحه یازده بار و معوذتین
یازده خوانده بروح اهل قبر ثواب آن برساند و نشیند اولا سه ضربی یا رب بست و یکبار
ضرب اول بطرف راست ضرب دویم یا رب بطرف چپ سویم یا رب در دل بگوید این یکبار
همچنین بست و یکبار بگوید بعد از آن یا نور بالای سر بطرف آسمان اَکْشِفْ لِیْ گفته
بر قلب اهل قبر ضرب دهد و باز یا نور گفته بر دل خود ضرب دهد همچنین بست و یکبار گفته متوجه

بقلب اہل فراد گر دد آنچہ بر دل ش نزد از طرف اہل مزار دانند و اگر خواہد کہ در اندک روز

کشف قبور گردد باید کہ ہمین شغل یا نور را متصل اہل مزار نشستہ ہر روز ہزار بار بگوید

شغل کشف ارواح انبیا و اولیا علیہم السلام سند ش آنکہ بطہارت

مستقبل قبلہ نشستہ سبوح بطرف راست قدوس بطرف چپ رب الملائکۃ

بالائی سر بطرف آسمان والروح در دل گوید اگر چند روز ہزار بار تکرار این شغل کند ہر بار

آن روح متبرک بدل خود التجا دارد در اندک روز در بیداری یا در شب بوقت

خواب حاصل آمد خواہد شد آنچہ حاجت او باشد بعد روح پاک از حجاب او لقا بر آید

شغل عجیب دفع امراض با وضو مستقبل قبلہ نشستہ یا احد بطرف راست

یا صمد بطرف چپ یا فرد بطرف بالائی سر بطرف آسمان یا وتر در دل بگوید ان اللہ

بعد چندین ببرکت این اسماء صحت و شفا حاصل خواہد شد فقط

غزل خاتمہ

کاشہ ام پر شد ز لقمہ پر صفا — سیر نشود اشکم این بینوا

لقمہ بر لقمہ است خوان بر خوان تمام — در حضور خواجگان چشتیا

من حریصم خوانہا بر چیدہ ام — ہم حلو ہم ملیح و خوش نوا

الشربہ دیگر لہ مستی آورند — آن کباب و شکر غیبت ہم فناء

هم غذاهای لطیف و خوشگوار — که حیات بدهد حیات و هم ضیاء

شورهای شغلیات بی‌شمار — وجد و رقص و شوق هم آه و بکاء

خوابهای ذکر او را در عمل — که گدا را شاه کند شاه را گدا

گر مساعد وقت باشد بخت یار — بهر او را دو عمل بدهم صلاء

ختم کن طالب بخواه در روز و شب — خاتمه با الخیر ایمان از خدا

تمت تمام شد کتاب مستطاب اعنی کاشه گدا طالب بینوا بروز آدینه بتاریخ
۱۰ محرم الحرام سنه ۱۳۳۵ هجری مقدس مطابق ۱۴ ماه گهر سمت ۱۹۷۲ بکرمی بوقت نیم چاشت

تحریر یافت

فقط